**باسمه تعالی**

[ادامه (مطلق بودن وجوب کفن زوجه بر زوج حتّی در صورت یسار زوجه) 1](#_Toc18783716)

[اطلاق وجوب کفن از جهت ویژگیهای زوجه 2](#_Toc18783717)

[اشکال مرحوم خوئی در مورد وجوب کفن منقطعه و ناشزه 3](#_Toc18783718)

[جواب از اشکال مرحوم خوئی 3](#_Toc18783719)

[وجوب کفن مطلقه رجعیه بر زوج 4](#_Toc18783720)

[اطلاق حکم وجوب کفن زوجه بر زوج از جهت ویژگیهای زوج 4](#_Toc18783721)

[اشکال مرحوم خوئی در اطلاق 5](#_Toc18783722)

[جواب استاد از اشکال مرحوم خوئی 6](#_Toc18783723)

**موضوع**: احکام اموات/تکفین میّت /مسائل

بسم الله الرّحمن الرّحیم

### ادامه (مطلق بودن وجوب کفن زوجه بر زوج حتّی در صورت یسار زوجه)

مرحوم سیّد فرموده کفن زوجه بر زوج واجب است، و لو اینکه زوجه هزینه کفن را داشته باشد؛ اینکه فرموده (و لو مع یسارها)، بخاطر اطلاق روایت است. و عرض کردیم تعارضی بین روایتی که می­گفت کفن میّت از جمیع مال خارج می­شود، با روایتی که می­گفت کفن الزوجه علی الزوج، نیست. مرحوم حکیم[[1]](#footnote-1) یک اضافه­ای هم دارد که تنافی نیست از باب اینکه یکی عنوان اولی است و دیگری عنوان ثانویّ است، روایت (من جمیع المال) عنوان اولی است، و روایت (علی زوجها) عنوان ثانوی است. در تنقیح ادامه داده که بالفرض کسی عنوان اولی و ثانویّ را کنار بگذارد، و بگوید نسبتشان عموم و خصوص من وجه است؛ آن روایتی که می­گوید کفن من جمیع المال است، از جهت مال داشتن، خاص است، و از جهت زوجه داشتن و نداشتن، عام است؛ و روایت سکونی (علی زوجها) از جهت زوج داشتن، خاص است، و از جهت اینکه زوجه مال دارد، یا ندارد، عام است؛ که عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی از هر جهتی که آن خاص است، این عام است، و بالعکس. و در جائی که زوجه مال دارد، تعارض می­کنند؛ روایت یخرج الکفن من جمیع المال، می­گوید باید از مال خود زوجه باشد، و روایت (کفن الزوجه علی زوجها) می­گوید از مال زوج باشد؛ و بعد از تعارض و تساقط، نوبت به اصل برائت می­رسد؛ و اصل برائت می­گوید که بر زوج واجب نیست. ایشان جواب داده­اند که اگر هم به تعارض برسیم، باز روایت (کفن الزوجة علی زوجها) در مجمع مقدّم است. قاعده این است که هر گاه دو خطاب داشتیم، و نسبتشان من وجه بود، اگر مجمع را به یکی از آنها بدهیم، دیگری لغو یا کاللغو می­شود، خود همین قرینه بر این است آنی که لغو می­شود، مقدّم است. مجمع اینها زوجه­ای است که مال دارد؛ اگر این را داخل در (کفن الزوجه علی زوجها) بکنیم، آن خطاب آخر کالغو نمی­شود، اما اگر مجمع را به (من جمیع المال) بدهیم، روایت دیگر لغو خواهد شد؛ و نتیجه این می­شود که کفن المرأة، را حمل بکنیم بر جائی که زوجه مال ندارد؛ و اینکه زوجه مال نداشته باشد، نادر است؛ اینکه باز به اندازه کفن هم مال نداشته باشد، نادر فی النادر است. (مهریّه و البسه و طلاهای آنها هست). باز از این نادرتر هم هست کسی که حتّی کفن نداشته باشد، این خیلی نادر است. و حمل بر فرد نادر، عرفی نیست.

### اطلاق وجوب کفن از جهت ویژگیهای زوجه

مرحوم سیّد فرموده در وجوب کفن زوجه بر زوج، فرقی نیست بین اینکه زوجه کبیره باشد، یا صغیره؛ مجنونه باشد یا عاقله، حره باشد یا أمه. (من غير فرق بين كونها كبيرة أو صغيرة أو مجنونة أو عاقلة حرة أو أمة مدخولة أو غير مدخولة دائمة أو منقطعة مطيعة أو ناشزة بل). دلیل این مطلب، این است که موثقه سکونی و فتوای اصحاب، اطلاق دارد.

بعضی در امه شبهه کرده­اند، (مرحوم حکیم هم این شبهه را دارد) گفته­اند در روایات زکات فرموده که نمی­شود زکات به فرزند و مملوکش داد، اینها عیالی هستند که لازمون هستند؛ بعضی شبهه کرده­اند این امه­ای که زوجه یک شخصی شده و الآن مرده است، طبق آن روایات که می­گوید مملوکه، عیال مالک است، و می­گوید نفقه او بر مالک است، و عیال لازمون هستند، و مستفاد از آنها، این است که اگر هم مرد، کفنش بر عهده مُعیل است.

و لکن معارضه­ای بین اینها نیست؛ آن روایت زکات که می­گوید مملوک عیال مالک است، بعنوان مالک می­گوید؛ و روایت معتبره سکونی، به عنوان زوجه می­گوید، مثل عنوان ثانوی است؛ مضافاً سیأتی که آیا آن روایت، دلالت بر نفقات بعد الموت دارد یا نه. (در یک مسأله­ی خواهد آمد).

در ادامه فرموده فرقی بین مدخوله و غیر مدخوله نیست، این هم بخاطر اطلاق روایت است. و همچنین فرقی بین دائمه و منقطعه نیست، بخاطر اینکه زوجه اطلاق دارد. و فرقی بین زوجه مطیعه و ناشزه نیست، این هم بخاطر اطلاق روایت است.

#### اشکال مرحوم خوئی در مورد وجوب کفن منقطعه و ناشزه

مرحوم خوئی[[2]](#footnote-2) در دو مورد اشکال کرده است، یکی در منقطعه و دیگری در ناشزه؛ و تعلیقه زده که اینجا اشکال دارد؛ بیان ایشان این است که در منقطعه روایت است، و منصوص است که نفقه­اش بر عهده زوج نیست؛ یکی از فوارق زوجه منقطعه و دائمه در وجوب نفقه است؛ و وقتی نفقه­اش بر عهده­ زوج نبود، کفنش هم بر عهده زوج نیست. در مورد ناشزه هم یک بحثی دارد که آیا ناشزه موضوع عدم وجوب انفاق است، که مشهور همین را می­گویند؛ یا اینکه موضوع آن این نیست؛ و اگر در خانه است و تمکین نمی­کند، ولی از خانه هم بیرون نرفته است، مرحوم خوئی می­گوید اینجا هم نفقه واجب است؛ نفقه زنی واجب نیست که بدون اذن شوهر، از خانه شوهر خارج شود؛ البته در مقام طبق مشهور فرموده است. فرموده ناشزه دلیل و خطاب داریم که نفقه­اش واجب نیست، وقتی نفقه­اش واجب نیست، چطور کفنش واجب باشد؛ روایتی که می­گوید (کفن الزوجه علی زوجها) معارضه می­کند با روایتی که در خصوص زوجه ناشزه است. یا عموم و خصوص من وجه است، که این را تقیید می­زند؛ یا من وجه که با هم معارضه می­کنند.

#### جواب از اشکال مرحوم خوئی

و لکن همانطور که مرحوم حکیم فرموده است، به ذهن می­زند که اینها ربطی به همدیگر ندارد، اینکه ایشان بین مملوکه­ای که زوجه است و مقام فرق گذاشته است و آن جواب را در اینجا مطرح نکرده است، از این جهت که آن جواب در اینجا نمی­آید، همین گونه است. و لکن همانطور که مرحوم حکیم فرموده، اینکه ناشزه و منقطعه نفقه ندارند، مربوط به نفقه زمان حیات است، می­خواهد بگوید منقطعه مثل دائمه نیست که در دائمه نفقه زمان حیات واجب بود؛ و آن روایتی که می­گوید نفقه ناشزه واجب نیست، یعنی نفقه زمان حیات واجب نیست. روایت (کفن الزوجه علی زوجها) اصلاً نفقه را نمی­گوید، و کفن را می­گوید، و یک تعبّد آخری است، و هیچ ربطی با هم ندارند. لذا اینکه مرحوم سیّد فرموده فرقی بین این اقسام نیست، حرف تمامی است.

بله یکی شبهه در منقطعه است، که اگر در یک ساعت عقد کرد، و در همان ساعت آن زن مرد، آیا مدت قصیره را هم شامل می­شود یا نه؛ یک ساعته را مردم نمی­گویند زوجه است، عبارت (علی زوجها) از مدت قصیره انصراف دارد، اینکه در عقد نامه­ها می­نویسند اگر مرد زن دیگر گرفت، زن حقّ طلاق دارد، از اینگونه عقدها انصراف دارد. ربما بر اثر بعضی از مناسبات که در اینجا قضیّه مزاحمت است، انصراف محقّق می­شود. اینکه بعضی در منقطع بر فرمایش عروه تعلیقه زده­اند (الا اذا کانت المدّة قصیره)، وجهش انصراف است.

و لکن ما نمی­توانیم اینرا بپذیریم، چون (کفن الزوجه علی زوجها) یک نوع تعبّد است؛ لذا در اینجا وجهی برای انصراف نیست.

### وجوب کفن مطلقه رجعیه بر زوج

متن عروه: بل و كذا المطلقة الرجعية دون البائنة

مطلّقه رجعیّه هم یک بحثی دارد، که چندی قبل بیانش کردیم؛ یک بحثی است بین مشهور فقهاء و مثل مرحوم خوئی، آیا وقتی مرد به زن، یا وکیلش گفت أنت طالق، آیا از همین الآن طلاق و فرقه، محقّق شده است، یا اینکه بعد از انقضاء عدّه محقّق می­شود؟ مشهور می­گویند که با گفتن (أنت طالق) بینونت محقّق می­شود، شارع این طلاق را از همین الآن امضاء کرده است؛ شاهدش آیه شریفه «وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوءٍ ... وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ».[[3]](#footnote-3) است، زیرا با اینکه در عدّه است، فرموده المطلقات، منتهی مطلّقه است، که چون در معرض بهم خوردن است، شارع احکامی را بار کرده است. در مقابل مرحوم خوئی فرموده درست است انشاء از الآن است، ولی امضاء از زمان پایان عدّه است؛ مثل بیع ... که شارع بعد از افتراق، یا بعد از قبض، آن را امضاء کرده است؛ با توجه به آن روایتی که فرموده (فاذا انفقضت عدّتها بانت منه)، بینونت زمان انقضاء عدّه است، پس قبلش بینونت نیست، و طلاق امضاء نشده است و حقیقةً زن همان شخص است. حال هر کدام باشد، فرقی نمی­کند، اگر حقیقة زوجه باشد، که کفنش بر اوست؛ و اگر بگوئیم مطلّقه رجعیّه، مطلّقه است، مقتضای روایات این است که مطلّقه رجعی، از جهت حکم و اثر زوجه است، که یکی از احکامش، همین است که کفنش بر زوجش باشد. و مطلقه بائنه هم چون إمرأته نیست، لا حقیقةً و لا حکماً، کفن او بر زوجه واجب نیست.

### اطلاق حکم وجوب کفن زوجه بر زوج از جهت ویژگیهای زوج

متن عروه: و كذا في الزوج لا فرق بين الصغير و الكبير- و العاقل و المجنون فيعطي الولي من مال المولى عليه.

اگر زوج، کبیر و عاقل باشد، باید خودش کفن زوجه­اش را بدهد؛ و اگر صبی و مجنون بود، ولی او از مالش می­دهد. دلیل این مطلب هم اطلاق روایت (کفن الزوجه علی زوجها) است.

#### اشکال مرحوم خوئی در اطلاق

در اینجا یک بحثی هست، و آن اینکه درست است این روایت اطلاق دارد، و لکن اطلاق این، مانع دارد؛ مانعش حدیث رفع است (رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم، و عن النائم حتّی ینتبه، و عن المجنون حتی یفیق) و حدیث رفع قلم، حاکم بر ادلّه اولیّه است؛ مراد از رفع قلم، هم یعنی قلم تشریع. لذا اطلاق دارد، چه حکم تکلیفی و چه حکم وضعی باشد؛ شاهد بر اینکه روایت (کفن الزوجه علی زوجها) حکم وضعی است؛ این است که ذات کفن را گفته است، نه تکفین را، که ذات کفن با حکم وضعی سازگاری دارد. در باب خمس و زکات هم هست که درست است آیه فرموده (و اعلموا أنّما غنمتم) که در غنیمت حکم را قرار داده است، و لکن رفع القلم، شامل حکم وضعی می­شود؛ روی همین حساب می­گوید که خمس بر صبیّ و مجنون واجب نیست، لذا پول­هائی که در زمان قبل از بلوغ، هدیه گرفته است، و یا با اجاره به او رسیده است، خمس ندارد. (مرحوم خوئی)[[4]](#footnote-4)

لا یقال: پس چرا صبیّ، ضامن اموال تلف شده است. فإنّه یقال: اینها ربطی به بحث ما ندارد؛ نسبت به مُتلفات، سیره عقلاء بر ضمان است، و امضاء شده است، که مانع از اطلاق رفع القلم می­شود؛ مضافاً که رفع القلم بوی امتنان می­دهد؛ و این منّت در جائی است که خلاف منّت بر دیگران لازم نیاید. نسبت به جنابت تا زمانی که صبیّ است، تکلیف ندارد؛ اما جنابت هست، در صبیّ جنابت هست، باز یک بحثی دارد که رفع القلم، آثاری را بر می­دارد که مال إسناد باشد، رفع القلم، أثری را که مال إصدار است، بر می­دارد، نه اثری که مال صدور است. دست بچه که به نجس خورد، نجس می­شود، و این ربطی به صدور فعل از شخص ندارد.

##### جواب استاد از اشکال مرحوم خوئی

و لکن در ذهن ما این حرف درست نیست، رفع القلم عن الصبی، چند گیر داریم؛ یک گیر اینکه قلم تشریع، مراد نیست؛ در بعضی از روایاتی که راجع به صبیّ آمده است، عبارت (کتبت علیه السئات) دارد؛ که مراد قلم گناه نوشتن، و مؤاخذه است. یا لا أقلّ صاف نیست که مراد قلم تشریع است، یا تکلیف. ثانیاً: بالفرض مراد قلم تشریع باشد، باز به مناسبت حکم و موضوع، رفع القلم یعنی قلم تشریع، چیزی که مؤاخذه دارد از او رفع شده است؛ تشریعِ الزامیّات، رفع شده است، نه اینکه تشریع غیر الزامیّات را هم شامل بشود؛ رفع القلم، مثل رفع ما لا یعلمون است، که می­خواهد کلفَت را بردارد، که مستلزم عقوبت است. وجه اینکه باید ولی بدهد، چون شأن ولی همین است که چیزهائی که بر عهده صبیّ هست، و او نمی­تواند، ولی باید بدهد. از شئون ولیّ، این است که إفراغ بکند ذمّه او را در جائی که مُطالِب دارد، و اینجا هم شریعت مُطالب کفن است، که باید إفراغ بکند و لو اینکه ولی از مال خودش بدهد (البته در صورتی که خود صبیّ مال داشته باشد).

1. - مستمسك العروة الوثقى؛ ج‌4، ص: 164 (و لأن عنوان الزوجية من العناوين الثانوية المقدم دليلها عرفاً على دليل العنوان الأولي). [↑](#footnote-ref-1)
2. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 122 (و لكن يمكن المناقشة في الحكم بوجوب كون كفن الناشزة أو المنقطعة على الزوج بما ورد فيهما من أنّ الناشزة و المنقطعة لا يجب على الزوج الإنفاق عليهما و ليس لهما على الزوج شي‌ء فإنّه ليس بقاصر الشمول لما بعد الحياة. و لو أغمضنا عن ذلك و فرضناهما متعارضين فلا بدّ من الحكم بتساقطهما و الرجوع إلى أصل البراءة أو إطلاق ما دلّ على أنّ الكفن يخرج من أصل المال فلا يجب على الزوج على كلا الحالين. و تدل هذه الروايات أيضاً على أنّه لا يجب على الزوج الإنفاق على الناشزة و المنقطعة، فكأنه لا حساب بينهما بوجه فلا يجب عليه كفنهما، و لعلّ من توقف في المسألة أو جزم بعدم وجوب كفن الناشزة و المنقطعة على الزوج نظر إلى ما ذكرناه). [↑](#footnote-ref-2)
3. - بقره 2/ 228 «وَ الْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوءٍ وَ لاَ يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاَحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». [↑](#footnote-ref-3)
4. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 123 (استدلّ على ذلك بإطلاق معتبرة السكوني، أو بكلتي روايتيه، لعدم تقييدهما بما إذا كان الزوج كبيراً. و فيه: أنّ الأخبار الواردة في رفع القلم عن الصبي حتّى يحتلم و عن المجنون حتّى يفيق ظاهرة في أنّ المرفوع عن الصبي مطلق قلم التشريع و القانون، و أنّه مرفوع‌ القلم من جميع الجهات الأعم من الوضع و التكليف، لدلالتها على أن قلم القانون لم يجر في حقّه، فدعوى اختصاصه بالتكليفيات بلا موجب و خلاف إطلاقها. و مقتضى تلك الأخبار أنّ الصبي لا تكليف في حقّه و لا وضع. نعم، خرجنا عن إطلاقها في بعض الموارد من جهة الدليل الخارجي كباب الضمان عند إتلاف الصبي مال الغير حيث حكمنا بضمان الصبي، للعلم بأن مال المسلم لا يذهب هدراً، و لإطلاق ما دلّ على أن من أتلف مال غيره فهو له ضامن. و كذا حال الجنابة الّتي موضوعها دخول الحشفة أو نزول المني، فإذا تحقق دخول الحشفة في الصبي تحققت الجنابة في حقّه واطئاً كان أم موطوءاً، و وجب عليه الاغتسال بعد بلوغه. و كذا حال النائم الّذي يحتلم في منامه فإنّه لا يكلّف بغسل الجنابة إلّا إذا استيقظ. و على الجملة: لا فرق في هذه الموارد بين الصبي و غيره، و أمّا في غيرها فمقتضى أخبار الرفع المذكورة عدم كون الصبي مشمولًا لشي‌ء من القوانين التكليفية أو الوضعية. و عليه فما ورد في المعتبرة من أن كفن المرأة على زوجها إذا ماتت و إن كان ظاهره الوضع، لما بيّناه من أنّ المتعلق للفظة على قد يكون من الأفعال كقولك: من فعل كذا فعليه أن يعيد صلاته، و ظاهره التكليف. و قد يكون المتعلّق من غير الأفعال أي من الجوامد كقوله: على اليد ما أخذت أي المال المأخوذ، و حيث لا يمكن التعلّق في الجوامد فيقدّر مثل كائن أو ثابت، أي المال المأخوذ ثابت على اليد، و ظاهره الوضع. و المقام من هذا القبيل لقوله في المعتبرة «على الزوج كفن امرأته» أي ثابت عليه و تقدير إعطاؤه أو إخراجه عليه خلاف الظاهر لا يمكن المصير إليه، إلّا أن مقتضى إطلاق الخبر المتقدِّم أنّ الصبي لا تكليف في حقّه و لا وضع فلا يكون إطلاق معتبرة السكوني شاملًا له، هذا). [↑](#footnote-ref-4)